

7 و 8 ثور چه بود و به کجا انجامید؟

مصاحبه با رسول رحیم

بخش اول

7 و 8 ثور فرا می رسند. با همه انزجاری که این دو رویداد نامیمون در بین مردم خلق کرده اند، هنوز هم جا دارد تا تحلیل های هرچه زنده تر و همه جانبه تر از آن به عمل آید. مقالات تحلیلی عمیقی که تاکنون در این رابطه انتشار یافته اند در بلند بردن آگاهی مردم و به ویژه نسل جوان سهم به سزایی دارند. با اینهم نکات تاریخی مبهم و سوال های بی پاسخی هنوز وجود دارند که یکی از راه های روشن شدن شان، مصاحبه با اهل نظر می باشد. امیدواریم هم در این رابطه و هم در مسائل دیگر در کنار سایر امکانات روشنگری، از مصاحبه ها نیز استفاده شایسته به عمل آید.

گفتمان: روز های 7 و 8 ثور فرا می رسند، شما به طور فشرده این دو رویداد تاریخی را چگونه ارزیابی می کنید؟

رسول رحیم: دو نوع "انقلاب" خود خوانده، غیر اصولی و تباهی آور برای افغانستان.

گفتمان: رویداد تاریخی 7 ثور آیا یک "کودتای نظامی" بود و یا یک "انقلاب سوسیالیستی" و یا هم کدام پدیده مهم دیگر که بر پایه نظری مشخصی استوار بوده باشد؟

رسول رحیم: اکنون درست 37 سال از این رویداد می گذرد. کم نیستند زنان و مردان بین 35 تا 45 ساله که بدون هیچگونه تعهد عقیدتی به حزب دموکراتیک خلق، برحسب عادت، ضمن یاد آوری از این ماجرا آن را "انقلاب" می خوانند. همین طور شمار زیاد کادر های هر دو جناح حزب دموکراتیک خلق با بازبینی نظری و عملی این رویداد، صریحاً لفظ "کودتا" را در این مورد به کار می برند. در مشاجرات نظری، مخالفان عقیدتی از همان آغاز آن را نه تنها "کودتا" خوانده اند بلکه صفات مذموم دیگر را نیز ذاتی آن دانسته اند. در مقابل حزب دموکراتیک خلق از همان ابتدا نه تنها آن را "انقلاب" قلمداد کرده است، بلکه برخی رهبران حتماً صفات فرارونده را نیز به آن منتسب گردانیده اند.

هرگاه ظاهراً در تعریف کودتا بتوان به توافقی دست یافت، در یک تعریف ذات گرا و منطقی از انقلاب در بین نخبگان طبقاتی و ایدئولوژی های مختلف رسیدن به چنین توافقی دشوار است و از این مقوله سیال و تاریخی تعریف های مختلفی وجود دارد.

افزون براین، هنگامی که ما می خواهیم دو رویداد 7 و 8 ثور را همزمان مورد ارزیابی قرار دهیم، طبق دعاوی اولیه مستند پیشاهنگان شان، راهیان "انقلاب سوسیالیستی" و

"انقلاب اسلامی" بوده اند و جد و جهد های چندین دهه بی شان را با همین مقوله هایی توجیه می کردند. آنچه بر سر افغانستان آمد و امروز شاهد ثمرات مسمومش هستیم، با همه ابعاد و پیامدهایش نتیجه همان پنداشت هاست.

گذشته از همه اینها، فقر تحمل ناپذیری در جامعه امروز افغانستان بیداد می کند که جلوه های انفجاری آن در فقدان یک آگاهی نجات بخش، توسط مافیاهای مالی، گروه های تروریستی و قدرت های توسعه جو جهانخوار مورد سو استفاده قرار می گیرند. بنابراین، بدون یک اقدام اساسی و پایدار برای امحای فقر از طریق تامین نیازمندی های اولیه انسان های سرزمین افغانستان که شامل غذای کافی، سرپناه مناسب، صحت و تعلیم و تربیت می شود، هیچ گونه صلح واقعی و پایا متصور نیست. از جانب دیگر سلطه جهانی نیولبرالیسم در بازتولید و توسعه بیسابقه این فقر و پولی ساختن همه وجایب و ارزش ها ریکارد تازه ای می شکند. در چنین بزنگاه تاریخی به مشکل می توان امکان تحولات ریشه یی و انقلابات را نادیده گرفت. اسلام نیز در افغانستان هنوز تنها یک دین به معنای رابطه شخصی فرد با خدایش نیست، بلکه یک رکن مهم فرهنگی جامعه می باشد که حضور فعالی در روابط اجتماعی دارد. حضور تاریخی و گسترده فقر و اسلام در افغانستان، زمینه ساز دو توجیه مشروعیت حاکمیت شدند که ما در رویدادهای 7 و 8 ثور شاهد آن می باشیم.

در چنین مواردی یک قضاوت تاریخی صرفاً بر مبنای عقاید و باور شخصی کمتر برای دیگران قناعت بخش می باشد.

با وجود اظهارات متفاوت کنونی برخی از کادر های مهم حزب دموکراتیک خلق که این حزب در نهایت چپی بوده است، حزب نامبرده در برنامه اصلی اش خود را متعهد به مارکسیسم لنینیسم می خوانده است. چنانکه حفیظ الله امین در زمان قدرتمندی اش در مصاحبه ای با روزنامه آلمانی "دی سایت" رویداد 7 ثور را «مودل جدید انقلاب پرولتری» خواند که « قدرت سیاسی را از استثمارگران به طبقه کارگر منتقل کرد که در راس آن حزب طبقه کارگر قرار دارد». و گفت که « قبلاً در یک جامعه فیودالی چنین انقلابی صورت نگرفته است». بنا بر این « این یک مودل جدید انقلاب در جامعه ای است که مناسبات فیودالی مسلط می باشد».

این در حالی بود که شمار همه کارگرانی که در آن وقت عمدتاً در تصدی های معادن، نساجی، نجاری، مطابع، امور ساختمانی، ورکشاپ های ترمیم، تهیه انرژی و غیره بخش ها کار می کردند، بسیار کمتر از یک درصد مجموع جمعیت کشور بود. بخش اعظم آن ها از لحاظ فرهنگی تعلق خاطر بیشتر به مناسبات روستایی و قومی داشتند. بسیاری کارگران فصلی بودند و بیسوادی در بین شان پدیده استثنایی نبود. آنها هیچگونه اتحادیه

صنفي قانونی و مخفی نداشتند. تنها ده سال پیش از رویداد 7 ثور برخی از کارگران تصدی ها با فضای اعتراضی که تظاهرات شاگردان مکاتب و دانشجویان به وجود آورده بودند، توانستند برای مدت بسیار کوتاهی به صورت دستجمعی خواست های محدود صنفی شان را مطرح سازند. در مقامات رهبری حزب دموکراتیک خلق تا پایان حاکمیت این نخله سیاسی، هیچ کارگر به معنای واقعی این کلمه، به جز موارد استثنایی و نمادین، مقام برجسته نداشت. خوراک، پوشاک و مسکن اکثریت اعضا و رهبران این حزب قبل از رویداد 7 ثور، نه تنها از دیگر افراد قشر متوسط شهری افغانستان، که به دلایل عدم انکشاف مناسب سرمایه داری می بایست بیشتر به حیث کارمندان و یا افسران در استخدام دولت باشند، کدام تفاوتی نداشت، بلکه در چاشنی های لذت جویانه، از مرز هنجار های این لایه فراتر می رفت. پس از به قدرت رسیدن حزب دموکراتیک خلق، رهبران در برپا داشتن ضیافت ها و هزینه های شخصی به طور غیر قابل مقایسه ای از خانواده شاهی و اشراف متعلق به آن پیشی گرفتند و اعضای ساده حزب بدون کدام استحقاق و ابراز لیاقت پست های عالی ادارات را به خود اختصاص دادند. شمار اعضای حزب نیز به مشکل به چند هزار نفر می رسید. از اینرو هرگز نمی توان پیروان این حزب را یک گروه اجتماعی خاص نامید، تا چه رسد به اینکه به آن طبقه گفته شود. در نهایت حزب دموکراتیک خلق یک گروه سیاسی بود. این گروه با پندار پیروی از مارکسیسم - لنینیسم و یا آنچه خود ایدئولوژی علمی طبقه کارگر می خواندش، به شکل نامربوط خود را حزب طبقه کارگر می دانست. حزب تقدس مقام و مشروعیت همه اعمالش را از پندار ایدئولوژیک خودش می گرفت نه به نمایندگی راستین از اراده فعال زحمتکشان واقعی.

هرگاه حفیظ الله امین از "انقلاب سوسیالیستی" سخن به میان می آورد و تنظیم های مجاهدین دم از "انقلاب اسلامی" می زدند، چنانکه در تاریخ اتفاق افتاده است، این لفظ مشترک "انقلاب" به جز مشروع دانستن قهر و خشونت برای تامین هدف، فصل مشترک دیگری نداشتند و سمت و سوهایی کاملاً متضاد را نشان می دادند. نخستین مدعی پیشروی به جلو بود و دومین مدعی برگشت به اصل، سلف و گذشته.

انقلاب در روزگار ما به طور عام گاهی برای پدیده هایی به کار می رود که جنبه نو آورانه داشته باشد. اما انقلاب همیشه در مفهوم نو آوری مطرح نبوده است. در عصر کوپرنیک کلمه انقلاب بیشتر در ستاره شناسی به کار گرفته می شده است و منظور آن حرکات دورانی، منظم و قانونمند ستارگان بوده است. در قرن 17 با انقلاب شکوهمند انگلستان، واژه انقلاب داخل فرهنگ سیاسی شد، اما باز هم با معنای برگشت به حقانیت و مجد پیشین قدرت سلطنتی. نخستین بار مفهوم طبقاتی در انقلاب کبیر فرانسه مطرح شد که ملیونها بیوای فرانسوی به صورت خود انگیزه برای نان و احیای حیثیت انسانی

شان به پا برخاستند و سلطنت را که مظهر حاکمیت استنثار گران بود، قهراً سرنگون گردانیدند. بنابراین حضور آگاهانه مردم در انقلاب یک شرط اصلی است. از لحاظ عملی در بسیار موارد قدرتمندان حاکم برای حفظ مواضع اقتصادی و سیاسی شان سماجت نشان می دهند. بنابراین تاکنون در مواردی که دگرگونی ریشه‌یی در مناسبات اقتصادی و اجتماعی و سیاسی مطرح بوده است، استفاده از قهر انقلابی امر اجتناب‌ناپذیری بوده است. با اینهمه هر شورش، هر حرکت قهری و خشونت‌بار، هر جنگ داخلی و هر کودتا را نمی توان انقلاب نامید. وقتی که مسأله تغییر و تحول کامل مطرح است، خود توده ها نیز باید در آن دخیل باشند. باید خود شان پیشاپیش دریافته باشند که موضوع چیست و با جسم و جان شان خواهان چنین چیزی باشند.

با توجه به وضع طبقه کارگر افغانستان در زمان رویداد 7 ثور، وقتیکه حفیظ الله امین یا حزب دموکراتیک خلق افغانستان، به مثابه حزبی که خود را مارکسیست لینیست می پندارد، از انقلاب به رهبری طبقه کارگر سخن به میان می آورد، معلوم می شود یا از مبادی فکری مارکس اطلاعی ندارد و یا قصد فریب دادن دارد. زیرا از نظر مارکس طبقات تا زمانی که در برخورد های سیاسی به عنوان گروه های متشکل شرکت نکنند، طبقه ای را تشکیل نمی دهند.

وقتیکه یک گروه افسران، با چنان مخفی کاری اکید و توطئه آمیزی که همه اعضای حزب شان نیز از آن آگهی ندارند، شب هنگام نقاط حساس نظامی یک دولت پسا استعماری آسیایی را که بعد از صد سال صاحب چیزی بنام اردو شده است، دزدانه و مسلحانه به تصاحب خود در می آورند، فقط می توان واژه کودتا را بر قامت آن مناسب دانست. این گروه غیر هماهنگ از لحاظ سیاسی، سازمانی و فکری ولو آنکه برنامه های سنجیده ناشده ای را در یک بلاتکلیفی مفرط مردم و توده های یک جامعه سنتی اسلامی، ولو به نفع مردم هم اعلام کند، نتیجه اش معکوس خواهد بود.

چنین حرکات توطئه آمیز نخبگان نظامی در کشورهای اسلامی اندک نبوده اند. تقریباً همه نام این اقدام شان را "انقلاب" گذاشته اند. شاخص ترین نمونه آن که بعداً سرمشق دیگر کشورهای قرار گرفت، تسلسل کودتاهای نظامی اکثراً به رهبری حزب سوسیالیست عربی بعث سوریه است که تمام دهه 50 قرن گذشته را تا اوایل دهه 60 میلادی در بر گرفت.

از آنجایی که کودتا یک انتقال قدرت غیر قانونی است، بدیهی است که پای مشروعیت و عدم مشروعیت در میان می آید. مشروعیت عبارت از حمایتی است که مردم یک جامعه نسبت به نظام سیاسی و نقش های آن ابراز می دارد. این حمایت به حکام حق حکومت کردن می دهد.

هرگاه حمایت مردم از نظام سیاسی ای که حاکم شده است گسترده باشد، ضرورت دولت به استعمال قوه علیه مخالفان هیچ و یا اندک می باشد. اما در صورتی مخالفت ها همگانی و فراگیر باشد، استعمال قوه و قهر بی حساب لازم می افتد.

حزب دموکراتیک خلق افغانستان با کودتای 7 ثور با چنان مخالفت همگانی مقابل بود که در همان ماه های اول، نور محمد تره کی طی یک مکالمه تیلیفونی در رابطه با قیام هرات، از روسیه طالب فرستادن نیروهای نظامی شد.

قتل عام ها، کشتار های بیرحمانه، به زندان افگندن ها و شکنجه ها نیز کار گر نیفتادند، تا اینکه نیروهای شوروی افغانستان را اشغال کردند. نیروهای بیش از صد هزار نفری شوروی نیز نتوانستند جلو مخالفت ها را بگیرند، همان بود که با ستراتژی زمین سوخته که بدترین نوع قساوت است، برای مردم روستا ها تنها دو راه را بازگذاشتند: یا به شهرهای زیرکنترول حزب و شوروی بیایند و یا مزرعه و کاشانه شان بگذارند و به خارج بروند.

در پایان کار شمار زیادی از کودتاچیان 7 ثور با سلاح و مهمات شان به رقبای جهادی هم تبار شان تسلیم شدند. از آن زمان تاکنون در همه ماجراهای جنگی به شکل از اشکال دخیل اند. همین اکنون 70 درصد بدنه بوروکراسی نظامی را تشکیل می دهند.

گفتمان: "انقلاب اسلامی" گروههای جهادی چه بود. آیا به نتیجه مطلوب رسید؟

رسول رحیم: تنظیم های جهادی نیز چه از لحاظ صوری و یا محتوایی مدعی "انقلاب اسلامی" بوده اند. قطع نظر از دو تنظیم عمده - حزب و جمعیت اسلامی - که ریشه در گرایش های اخوان المسلمین به خصوص افکار سید قطب و به علاوه وی سید ابوالعلا مودودی از جماعت اسلامی پاکستان داشته و به شکل ایدیولوژیک آن این مقوله را علم کرده بودند، حرکت انقلاب اسلامی، حرکت اسلامی، و وحدت اسلامی هم از آنها عقب نمانده، برخی از اینها به طور موردی و مبهم و شماری کاملاً ایدیولوژیک مروج آن بوده اند.

از آنجایی که گروههای دیگر بعد از رویداد 7 ثور تشکیل گردیده اند و برخی در اسلام سنتی جامعه ریشه داشته اند، برای شناسایی ریشه های فکر "انقلاب اسلامی" در افغانستان ترجیحاً در این مورد حزب و جمعیت اسلامی را به طور بسیار گذرا از نظر می گذرانیم که پایه و مایه ایدیولوژیکی داشته و علمبرداران اصلی این طرح بوده اند. ناگفته نباید گذاشت در زندگینامه های برهان الدین ربانی رئیس جمهور اسبق و رهبر جمعیت اسلامی افغانستان، اولین ترجمه فارسی تفسیر "فی ضلال القران" سید قطب به

وی نسبت داده شده است. بدون تردید این بیانگر ارادت رهبر جماعت اسلامی به سید نامبرده بوده می تواند.

دو سه تن از فارغ التحصیلان الازهر که متأثر از اخوان المسلمین بودند، در دهه 30 هجری خورشیدی به افغانستان آمدند. با وجود حکومت پولیسی آنوقت، تا زمانی که عملاً دست به کار های تبلیغی نمی زدند، نه تنها حضور شان تحمل می شد، بلکه پُست های خوب تدریسی در دانشگاه نیز در اختیار شان گذاشته می شد. با وجود آنکه حسن البنا با الهام از جریان های اقتدار گرای معاصرش در اروپا اخوان المسلمین را به یک "جماعت" یعنی گروه انسانی دارای ویژگی فرهنگی خاص مبدل گردانید و اصول اعتقادی اش را ایدیولوژیک ساخت، با آنهم چهار چوب نظری سیاسی اش عملاً از رفورمیسم فراتر نمی رفت، چنانکه این حزب در حکومت های ائتلافی شرکت کرده بود و در برنامه اش رسماً طرحی برای سرنگونی قهری دولت وجود نداشت. هنگامی که این فارغ التحصیلان ازهر به افغانستان آمدند، مشی حسن البنا هنوز در حزب حاکم بود. بنابراین بی عملی شان در غیاب یک جنبش قابل درک بوده می تواند.

اسلام سیاسی که در بدو امر در وجود دو حزب نامبرده در افغانستان ظاهر شد، جلوه هایش را در سال های 40 هجری بیشتر در بین دانشجویان و شاگردان مکاتب نشان داد. این جریان تا بعد از رویداد 7 ثور دچار انشعابات مختلفی گردید. سرانجام مدتها پس از رویداد 7 ثور نام های حزب و جمعیت اسلامی را برگزیدند.

از نیمه دوم دهه 40 هجری خورشیدی به بعد که همزمان با دهه قانون اساسی و آزاد سازی های ناشی از آن بود، امکان تظاهرات و قسماً نشرات غیردولتی میسرگردید. حلقه هایی نیز به نام جوانان مسلمان در محیط های دانشگاهی و مکاتب تبارز کردند.

این جریان با برداشتی که از کودتای 26 سرطان 1352 محمد داود و نقش حزب دموکراتیک خلق در موفقیت آن داشت، از همان آغاز با جمهوریت داودی در گیر یک سوظن متقابل شد. بنابراین برخی اعضای آن بازداشت شدند، اما بخش اعظم رهبران و منسوبان مهم آن به پاکستان فرار کردند. چند عملیات سبوتاژی و یکی دو شورش مسلحانه نافرجام علیه رژیم داودی نیز به حساب همین جریان شمرده می شود.

دهه 60 میلادی، مصادف است با سلطه افکار سید قطب مراد فکری اخوان المسلمین مصر بر مجموع این حرکت که در سطح جهانی نیز از پیروان زیادی برخوردار می باشد. قطب که در سن 45 سالگی به اخوان پیوسته است و گذشته درخشان نویسندگی دارد، خلای ایدیولوژیکی را که بعد از ترور حسن البنا در سال 1948 در حزب پیدا شده بود، با جدیت بی نظیری پر می کند. در عین زمان انتظارات او از ناصر دایر بر اینکه

در خط اخوان حرکت کند برآورده نمی شود. پس از اقدام به ترور علیه ناصر که به حساب اخوان نوشته شده است، رهبران اخوان المسلمین و از جمله سید قطب زندانی می شوند. خصومت با ناصر اخوان را متمایل به مهاجرت به عربستان سعودی، رقیب مصر می گرداند. در عین زمان، با اعدام رهبران اخوان المسلمین در دهه 60 توسط حکومت مصر، ابعاد رادیکال شدن افکار سید قطب روز تا روز گسترده تر می شود. سید قطب در این دوره سوال هایی را مطرح می کند که وضعیت فعلی جهان و به ویژه جهان اسلام از چه قرار است و علل آن در چیست، وضعیت مطلوب کدام است و به کدام سو باید رفت و بالاخره راه حل مشکل در چیست؟ در این میان واژه «جاهلیت» که در قرآن کریم نیز در مفهوم تاریخی دیگری به آن اشاراتی وجود دارد، تحت تاثیر افکار ابوالعلا مودودی نزد وی فراگیرتر و رادیکال تر می گردد. درحالیکه مودودی این مفهوم را شامل جوامع غربی و کمونیستی می دانست، سید قطب تقریباً همه جوامع اسلامی موجود را نیز که از نظر وی به دور از حاکمیت الهی قرار گرفته اند، "جاهلیه" می نامید. در حالیکه مودودی بسیار عملگرا بود و در حکومت های ائتلافی پاکستان اجازه شرکت جماعت اسلامی را می داد، سید قطب با ابراز تنفر از هرگونه فرهنگ غیر اسلامی و به ویژه فرهنگ مدرن، طرفدار سازماندهی جامعه بر اساس حاکمیت الهی یعنی جاری ساختن شریعت اسلامی بود و جهاد علیه حکومتهایی را که به زعم او به شریعت عمل نمی کنند، مجوز می داد. بسط و رایکال شدن مفهوم جاهلیت در افکار سید قطب که عمدتاً فرهنگ مدرن و غرب را نشانه می گیرد، به طور خاص متوجه اتحاد شوروی و کمونیسم می باشد. سید قطب که دموکراسی یا حاکمیت مردم و هر حاکمیت دیگر غیر از حاکمیت الهی را شرک می داند، کمونیسم را به ویژه به دلیل بی دینی، حاکمیت طبقه کارگر و حاکمیت حزب مردود می شمارد. این موجب آن می گردد که گروه های متأثر از افکار وی در آستانه اشغال افغانستان توسط نیروهای شوروی، بیشترین حمایت مالی و تسلیحاتی غرب و کشورهای خلیج را به دست آورند. از نگاه بسیاری تحلیلگران، سرانجام با الهام از تیوری جاهلیت سید قطب و شرکت در جنگ و برخورداری از امتیازات مالی و تسلیحاتی بی حساب، دسته هایی از این حرکت در پی سرنگونی دولتهای خودی در جهان اسلام بر آمدند و آخرین ثمره آن تا امروز داعش است.

با وجود تمام این تاریخ، سکه "دولت اسلامی" در بازار سیاست های افغانستان و تنظیم های جهادی دقیقاً بعد از انقلاب اسلامی ایران به دوران افتاد که نه تنها برای مشکلات نظری سازماندهی سیاسی قدرت مبتنی بر حاکمیت الهی در نظریه سید قطب، یک نمونه تاریخی ارائه کرد، بلکه برای مدل حکومت مطرح شده توسط سید ابوالعلا مودودی دایر بر "تیوکراسی دموکراتیک" نیز، یک تجسم کامل آفرید.

اما محیط رشد تنظیم های جهادی افغانستان در پیشاور و ایران که توام با دولت باد آورده بود، با وجود تکرار لفظی همه این آموزه های ایدیولوژیک، در عمل راغب به قدرت بود. عضو گیری های غیر معیاری و صرف برای تشکیل لشکرهای جنگی، ایجاد دادگاه های تفتیش عقاید در هر قریه و علاقه داری و ولسوالی که عموماً توسط افراد نیمه بیسواد اداره می شد و کشتارهای ناحق و فجیع بار می آورد، جنگ بر سر تقسیم افغانستان به اقطاع های این یا آن تنظیم که منجر به کشتن قوماندان های رقیب می گردید، مسدود گردانیدن راه ها که به رونق یک اقتصاد غیر رسمی انجامید، در راس همه کشت بیسابقه کوکنار که میلیارد ها دالر سود می آورد، مسائل مربوط به آینده را تحت الشعاع قرار داد. باز نکردن مفهوم "جهاد" در شرایط جنگی آن روز و مخالفت با جنگ آزادیبخش که یک مقوله مودرن بوده و قبل از آنکه جنبه تخریبی داشته باشد، بیشتر از لحاظ تکمیل کمبودی ها در نیروی بشری یک کشور سازنده می باشد، انتخاب ستراتژی جنگ را به دیگران واگذار شد. ستراتژی غرب برای فلج گردانیدن سریع مشروعیت رژیم کابل، یک ستراتژی سبوتازی یا تخریبی بود. بنابراین در مدت کوتاهی ایادی این تنظیم ها به دور از هرگونه احساس میهنی، بخش های مهمی از زیرساختهای کشور را معدوم گردانیدند.

در پایان این ماجرا، حیثیت تنظیم ها در حدی ناچیز بود که در مذاکرات ژنیو اصلاً نماینده ای از آن ها وجود نداشت و پاکستان بدون کدام آرمجویی به نیابت از آن ها رو در روی رژیم رو به زوال کابل نشست.

تنظیم ها به اینهم اکتفا نکردند، پس از سقوط رژیم دست نشانده در کابل، با جنگ برای انحصار قدرت، پایتخت کشور را ویران و ده ها هزار از اهالی شهر را به خاک و خون کشاندند و چنان تالان های قومی را به راه انداختند که تاریخ کشور هرگز شاهد آن نبوده است.

هنوز که هنوز است، این جنون قدرت پایان نیافته است و تبلیغ استقرار حاکمیت الهی به نسیان سپرده شده است. مدعیان استقرار حاکمیت الهی در خلال یازده سال گذشته که سرنوشت کشور در اختیار نیروهای ناتو بود، همیشه در بدنه قدرت وجود داشته اند و اگر نداشته اند، جنگ و صلح شان برای برداشتن سهمی از این کیک قدرت بوده است.